

## ملاحظات رهیافتی از مطالعه گزارش‌های منابع تاریخی و قرآن کریم (مطالعه موردی غزوات بدر و احد)

محمدحسین دانش‌کیا\*  
صادق آئینه‌وند\*\*  
فاطمه جان‌احمدی\*\*\*  
محمدرضا جباری\*\*\*\*

### چکیده

قرآن کریم هرچند کتاب تاریخی نیست، اما گزارش‌هایی از رخداد‌های عصر نبوی به سبک خود ارائه نموده است، گزارش‌هایی که در عصر نبی اعظم ﷺ در معرض نقد و ارزیابی معارضان قرآن قرار داشت. از این رو اگر در گزارش‌های تاریخی قرآن، نقصی نهفته بود یا گزارشی خلاف واقع در آن گنجانده شده بود قاعدتاً باید مورد نقد آنان قرار می‌گرفت. در دوره‌های بعد مورخان به نوشتن تاریخ عصر نبوی اقدام کردند و از قرآن نیز در کنار سایر منابع استفاده کرده‌اند. سؤال این است آیا گزارش‌های راویان از رخدادها، تعارضی با ظاهر گزارش‌های قرآنی ندارد؟ این مقاله درصدد بیان این پاسخ است که در گزارش از حوادث، تعارض‌های موردی بین گزارش‌های منابع با گزارش‌های قرآنی به چشم می‌خورد و با بررسی یازده مورد، تعارض در اکثر موارد به اثبات رسیده است. برای سهولت بررسی دامنه موضوع گزارش‌ها به دو غزوه (بدر - احد) محدود شده و در مقام مقایسه با قرآن فقط به سه منبع تاریخی اکتفا شده است. برای دستیابی به نتایج تحقیق از روش امامان شیعه در عرضه تاریخ به قرآن و روش «توصیفی - تحلیلی» و «تطبیقی» استفاده شده است.

### واژگان کلیدی

قرآن، بدر، احد، منابع تاریخی، تعارض گزارش‌های تاریخی.

mkia1988@gmail.com  
aeneh\_sa@modares.ac.ir  
janahmad2004@yahoo.com  
jabbari@qabas.net  
تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۱۳

\*. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.  
\*\*. استاد دانشگاه تربیت مدرس.  
\*\*\*. دانشیار دانشگاه الزهراء.  
\*\*\*\*. دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ.  
تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۲

### طرح مسئله

قرآن هرچند یک کتاب تاریخی نیست، ولی منبع مطمئنی برای درک از حوادث و رخداد‌های اصلی در صدر اسلام است. این کتاب آسمانی برای رسیدن به هدف یا اهداف اصلی خود، از دانش‌های متعددی از جمله تاریخ استفاده کرده است، البته به لحاظ هدف خاص خود، در نقل حوادث دست به گزینش زده و با روش منحصر به فرد خود به بازگویی و بازآفرینی تاریخ دست یازیده است. در دوره‌های بعد مورخان نیز با الهام از قرآن از سویی و با هدف دستیابی به سیره رسول الله ﷺ که الگویی برای تبعیت از سوی خداوند خوانده شده بود، به ثبت تاریخ اقدام کردند. اینکه آیا اینان از روش قرآنی در این باره متأثر بودند یا خیر؟ خود سخن دیگری است؛ آنچه موضوع این مقاله است گزارش‌هایی است که مورخان در کتاب‌های خود از روایان نقل کرده‌اند، و به نظر می‌رسد با برخی گزارش‌های قرآنی از همان حادثه در تعارض است. به عبارتی ناسازگار، مخالف<sup>۱</sup> و غیرقابل جمع با گزارش‌های قرآنی است. بررسی این موضوع از آن رو ضروری می‌نماید که مشخص می‌کند مورخان مسلمان تا چه میزان از قرآن به عنوان تنها منبع صادق و مورد اطمینان برای ارزیابی گزارش‌های روایان استفاده کرده‌اند. گفته شد برای سهولت مقایسه به منابع محدودی اکتفا خواهد شد که عبارتند از: کتاب *المغازی، سیره ابن هشام و تاریخ طبری*. دلیل انتخاب این سه منبع استفاده یا اختصاص بخشی از کتاب آنها به آیات قرآنی نازل شده درباره غزوات است که می‌تواند نگارنده را در رسیدن به هدف این مقاله یاری دهد و امکان مقایسه با منابع را در دامنه وسیع‌تر فراهم آورد.<sup>۲</sup>

تأکید مجدد این نکته ضروری است که فقط موارد تعارض با ظاهر آیات قرآنی در این مقاله مورد بررسی قرار خواهند گرفت و موارد ناشی از برداشت‌های تفسیری که خود شمار دیگری از موارد تعارض است به مجالی دیگر موقوف می‌شود.

درباره پیشینه پرداختن به این موضوع می‌توان گفت، اغلب تفاسیر که به تفسیر آیات قرآنی نازل شده درباره غزوات پرداخته‌اند، کم‌وبیش به تفاوت‌ها و بعضاً تعارض گزارش‌های تاریخی با قرآن توجه کرده‌اند؛ اما به صورت مستقل دغدغه آنان این‌گونه پژوهش نبوده است. از میان آثار متأخران، مقاله «نگاهی گذرا به تفاوت سیره نبوی در قرآن و کتب سیره» از دکتر داداش‌نژاد<sup>۳</sup> به تفاوت‌های

۱. انواری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۳، ص ۱۷۷۴.

۲. با نگاهی گذرا به کتاب *المغازی* می‌توان دریافت که آیه‌های نازل شده درباره هیچ‌یک از غزوه‌های پیامبر ﷺ به اندازه این سه غزوه نبوده است از جمله درباره جنگ احزاب در سوره احزاب آیات ۹ تا ۳۳ و حنین فقط چند آیه به غزوه اشاره دارد. درباره غزوه‌های با یهود نیز هرچند آیات بیشتری نسبت به حنین یافت می‌شود، ولی بسیار کمتر از سه غزوه انتخابی است.

۳. داداش‌نژاد، «نگاهی گذرا به تفاوت سیره نبوی در قرآن و کتب سیره»، مجموعه مقالات همایش پیامبر اعظم ﷺ، ص ۱۴۱ به بعد.

میان گزارش‌های قرآنی و منابع تاریخی درباره سیره نبوی پرداخته و نتیجه گرفته است بین این دو تفاوت وجود دارد و این تفاوت ناشی از اهداف جداگانه آنهاست. وی به غزوات پیامبر ﷺ هم، پرداخته ولی متعرض غزوه بدر و احد نشده و باتوجه به الزامات مقاله درباره غزوه تبوک دو صفحه بحث کرده است. این مقاله می‌تواند تجربه‌ای از یک مقایسه را در اختیار قرار دهد. مقاله دیگر از دکتر محمدعلی علی‌پور با عنوان «بررسی قواعد و روش معرفت تاریخی در قرآن (با تکیه بر تاریخ پیامبر اکرم ﷺ در قرآن)»<sup>۱</sup> است. نویسنده محترم هدف خود را بیان قواعد روش معرفت تاریخی در قرآن کریم ذکر کرده است. وی ابتدا چهار قاعده را ذکر کرده و با انتخاب غزوه بدر به‌عنوان نمونه، قواعد را بر آنها تطبیق می‌نماید و در اثنای آن، دیدگاه مورخان اسلامی درباره این حادثه را طرح و تضاد آن دیدگاه با نظریه قرآن را بیان می‌نماید. این مقاله از نظری شباهت به موضوع این مقاله دارد، آنجا که مقایسه بین قرآن و آراء مورخان صورت می‌دهد، با یک تفاوت، اینکه وی برای مقایسه خود دست به انتخاب موضوع زده و فقط چند موضوع خاص را مبنای مقایسه قرار داده است، در صورتی که در این مقاله هیچ موضوع جزئی ابتدا برای مقایسه انتخاب نشده، بلکه با فحوص در میان منابع یادشده تعارض موردی آنها با آیه‌ها کشف و نشان داده شده است.

روش پژوهش در این مقاله روش امامان شیعه در عرضه روایات تاریخی به قرآن به منظور بازشناسی سره از ناسره است. می‌دانیم یکی از راهبردهای ایشان در دوران خود، عرضه روایات بر قرآن بوده است. ولی این روش فقط در محدوده روایات کلامی و فقهی محصور نمانده و حتی روایات تاریخی را دربر گرفته است. از این رو ملاحظه می‌شود که امام ﷺ هنگام روبه‌رو شدن با یک روایت تاریخی آن را بر قرآن عرضه و سپس صحت یا عدم آن را استنباط کرده است.<sup>۲</sup> از روش «توصیفی - تحلیلی» و روش «تطبیقی» نیز استفاده شده است. پژوهشگر در روش اخیر، در پی مقایسه موضوع‌های تحقیق، سعی خواهد کرد شباهت‌ها و تفاوت‌ها و تعارض‌های آنها را کشف نماید و پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها به پاسخ پرسش‌های خود دست‌یابد. مطالعه تطبیقی شناخت یک پدیدار یا دیدگاه در پرتو مقایسه است. بررسی مقایسه‌ای جز توصیف و تبیین مواضع خلاف و وفاق واقعی بین امور مقایسه نیست.<sup>۳</sup> البته با توجه به موضوع، از این روش فقط برای دستیابی به موارد

۱. علی‌پور، «بررسی قواعد و روش معرفت تاریخی در قرآن (با تکیه بر تاریخ پیامبر اکرم ﷺ در قرآن)»، نامه تاریخ‌پژوهان، زمستان ۸۵ و بهار ۸۶، شماره ۸ و ۹، ص ۱۸۰ - ۱۴۰.

۲. به‌طور نمونه این روش از سوی امام جواد ﷺ به کار گرفته شده است. (ر.ک: طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۴۷)

۳. فرامرز قراملکی، روش مطالعات دینی، ص ۲۹۴: مقایسه یک روی‌آورد و ابزار برای هدف تطبیقی است. به‌عبارتی بررسی تطبیقی صفت، مبین روش است برای رسیدن به هدفی معین. هدف بررسی مقایسه‌ای مانند هر روی‌آورد تحقیقی دیگر جز فهم و شناخت نیست. هدف در این رساله کشف سبک تاریخ‌نگاری قرآن و وجوه تمایز آن از منابع تاریخ اسلام است.

تعارض استفاده شده است. اهمیت و نقش روشنگرانه مطالعه تطبیقی را از مطالعه قرآن می‌توان به‌دست آورد. یکی از روش‌های قرآن برای ایجاد تحول بینشی و اعطای بصیرت نافذ، قرار دادن افراد در معرض مقایسه است. استفهام «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup> چنین نقشی دارد. قرآن به‌کرات از این روش استفاده کرده است.<sup>۲</sup>

### تعارض گزارش‌های منابع با قرآن

برای بررسی موارد تعارض، به‌ترتیب غزوه بدر و احد مورد بررسی قرار خواهد گرفت. شش گزارش اول مربوط به غزوه بدر و از شماره هفت به بعد درباره احد است. در هر گزارش، ابتدا دیدگاه قرآنی مطرح و سپس با گزارش منابع در همان موضوع مقایسه صورت خواهد گرفت.

۱. مالکیت اولیه غنائم: از آیات قرآنی چنین برمی‌آید که اولین بار، در غزوه بدر بود که خداوند تکلیف غنائم را در پی اختلاف و پرسش مسلمانان برای ایشان روشن کرد؛ و آن را ابتداءً از آن خدا و رسول دانست: «از تو درباره غنائم جنگی می‌پرسند، بگو: غنائم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد، پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»<sup>۳</sup>

به‌عبارتی پیش از این حکمی در این باره صادر نشده بود. اما ابن‌هشام و طبری برای ما نقل می‌کنند که این اموال متعلق به مسلمانان بوده و در پی اختلاف آنان با هم و بدرفتاری مسلمانان، خداوند همه را از آنها گرفته و به خود و رسولش اختصاص داده است<sup>۴</sup> و البته بعداً در آیه خمس سهم بیشتری به مسلمانان بخشیده است. گویا به‌خاطر کار عده‌ای از مسلمانان در صدر اسلام، همه مسلمانان تا ابد مورد تنبیه قرار گرفته‌اند. اما بادقت در آیه، ملاحظه می‌شود در قرآن سخن از مالکیت اولیه مسلمانان نیست و سخنی از تنبیه آنان به‌میان نیامده است، حتی روایات تاریخی که از تقسیم غنائم قبل از غزوه بدر سخن گفته‌اند، از هیچ‌گونه دستور الهی یا نبوی در این زمینه سخن به‌میان نیاورده‌اند، بلکه تنها از تقسیم غنائم از سوی عبدالله بن جحش در سَرِیه منسوب به خود او حکایت

۱. زمر (۳۹): ۹.

۲. هود (۱۱): ۲۴، مائده (۵): ۱۰۰ و ...

۳. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (انفال (۸): ۱) البته در ادامه آیات خداوند فقط خمس آیات را به خدا و رسول و ... اختصاص داد. «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ ...» . (انفال (۸): ۴۱)

۴. فکان عبادة بن الصّامت - فيما بلغني - إذا سئل عن الأنفال، قال: فينا معشر أهل [۵] بدر نزلت، حين اختلفنا في النفل يوم بدر، فانتزعه الله من أيدينا حين ساءت فيه أخلاقنا، فردّه على رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقسّمه بيننا عن بواء. (ر.ک: ابن‌هشام، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۳۰۹؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۵۷)

دارند، که همین روایت نیز معارض دارد؛ و در روایت دیگر ذکر شده است که پیامبر ﷺ این غنائم را بعد از بدر تقسیم کرد.<sup>۱</sup>

۲. دلیل کراهت و مجادله عده‌ای از اصحاب: قرآن، درباره حوادث پیش از غزوه بدر، از کراهت و مجادله عده‌ای از مومنان با پیامبر ﷺ درباره امری که حق بودنش روشن شده، سخن می‌گوید: «همان‌گونه که پروردگارت تو را از خانه‌ات به‌حق بیرون آورد و حال آنکه دسته‌ای از مؤمنان سخت کراهت داشتند، با تو درباره حق، بعد از آنکه روشن گردید، مجادله می‌کنند گویی که ...»<sup>۲</sup> گرچه آیه به‌ظاهر درباره علت مجادله سخنی نگفته است، اما به قرینه ماقبل، دلیل مجادله آنان ترس از خروج از بیت (مدینه) و رویارویی با مشرکان بوده است: «حالت آنان به‌مانند آن بود که به‌سوی مرگ کشانده می‌شوند، درحالی‌که تنها نظاره‌گر هستند.»<sup>۳</sup> گویا ترس چنان بر آنان چیره شده بود که قدرت مقاومت را از ایشان سلب کرده بود و در برابر جلادان خود - مشرکان - حاضر به دفاع نبودند.<sup>۴</sup> آنها خروج از مدینه و رویارویی با مشرکان را برابر با مرگ می‌دانستند.<sup>۵</sup>

برخی حتی نزول آیه ۷۷ از سوره نساء را مربوط به این مقطع می‌دانند: «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [فعلاً] دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید و [لی] همین‌که کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان از مردم [= مشرکان مکه] ترسیدند، مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر و گفتند پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرر داشتی ...»<sup>۶</sup> اینان همان‌هایی بودند که در

۱. در سربزه عبدالله بن جحش شاید اولین باری بود که غنائمی نصیب مسلمانان شد. گفته شده عبدالله خود، این غنائم را برپایه خمس تقسیم کرد، درحالی‌که قانون مربع در جاهلیت حاکم بود. یعنی یک‌چهارم غنائم به رهبری قبیله برسد و این پیش از نزول آیه خمس بوده است. در گزارش دیگر واقعی آمده: پیامبر ﷺ غنائم این سربزه را بعد از بدر تقسیم کرد. از این رو به‌علت عدم تقسیم غنائم از سوی پیامبر ﷺ در سربزه عبدالله، خواه به‌علت اینکه عبدالله عهده‌دار تقسیم شد یا اینکه پیامبر ﷺ به بعد موکول کرد، در بدر میان مسلمانان اختلاف شد آیا قانون مربع اجرا شود یا قانون عبدالله یا قانونی دیگر؟ و خداوند با نزول آیاتی آن را حل کرد. (وقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷)

۲. كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. (انفال: ۸) (۵)

۳. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ. (انفال: ۸) (۶)

۴. آیا می‌دانستند احتمال برخورد با سپاه دشمن وجود دارد یا از انتقام قریش می‌ترسیدند؟ هر دو احتمال وجود دارد. ۵. البته قرآن در اینکه آنها چه کسانی بودند ساکت است. شاید از آن رو که در مسیر ساختن انسان‌ها، افشا درون، تخریب پل‌های بازگشت به‌سوی رستگاری است. و این برخلاف هدف قرآن از گزارش تاریخ است.

۶. مرتضی‌العالمی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۵، ص ۲۷۱؛ وی به استناد منابعی، افرادی مانند عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی‌وقاص و مقداد و قدامة بن مظعون را در زمره متقاضیان عملیات علیه مشرکان در مکه می‌شمارد، ولی قبول نمی‌کند مقداد جزء کسانی باشد که در مدینه از جنگ هراس داشته است.

۷. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا. (نساء: ۴) (۷)

مکه از پیامبر ﷺ می‌خواستند اجازه قتال با مشرکان را صادر فرمایند، اما چنین نشد تا اینکه در مدینه فرمان آمد به سوی بدر حرکت کنند، اما به علت ترس، جهاد بر آنها دشوار آمد و آیه اخیر نازل شد.<sup>۱</sup> ملاحظه می‌شود آیات اخیر دلیل مجادله و خارج نشدن را ترس می‌شمارند.

واقعی ضمن تصریح به مخالفت عده‌ای از اصحاب با خروج از مدینه، با نقل گزارشی از گفت‌وگوی پیامبر ﷺ با اُسَید بن حُصَیر که از جرگه همین مخالفان بود، چنین القاء می‌کند که متخلفان گمان نداشتند جز برخورد با کاروان احتمال دیگری هم وجود دارد. وی می‌گوید: «... من به منظور حفظ جان خود از همراهی با تو باز نایستادم، بلکه اصلاً گمان نمی‌بردم که تو با دشمن برخورد می‌کنی و گمان نمی‌کردم که جز گرفتن کاروان، مسئله دیگری هم خواهد بود.»<sup>۲</sup> و پیامبر ﷺ سخن اُسَید را تایید می‌کند. واقعی با جانب‌داری از اسید و امثال او می‌گوید: «ولی هر کس که بیرون رفته است سرزنش نمی‌شود، چه مسلمانان در واقع برای جنگ بیرون رفتند، بلکه به منظور گرفتن کاروان بیرون رفته بودند. گروهی از افراد خوش‌نیت و بصیر هم از همراهی خودداری کردند، که اگر گمان می‌کردند که جنگ است حتماً کوتاهی نمی‌کردند.»

ملاحظه می‌شود، برداشت واقعی با آیه قرآنی که علت مجادله را ترس ذکر کرده است، در تعارض است. البته وی روایات دیگری را نیز ذکر کرده است که با برداشت اخیر وی در تعارض است؛ از جمله از گفت‌وگوی سعد بن خثیمه با پسرش سخن می‌گوید که برای خروج از مدینه به همراه پیامبر ﷺ رقابت داشتند و هریک از آنها خواستار خروج بودند. استدلال هریک نشان می‌دهد که امکان شهادت در این خروج برای آنان بسیار زیاد بوده است. اما اینکه چرا واقعی به صراحت قرآن توجه نکرده و براساس سخن اسید تحلیل خود را بنا کرده است، موضوعی قابل توجه است. جالب اینکه وی در بحث قرآنی و در ذیل آیه مورد بحث، فقط به این نکته بسنده کرده که عده‌ای اظهار داشتند تعداد ما کم است و خروج ما رایبی صحیح نمی‌باشد!<sup>۳</sup> ابن‌هشام نیز در *السیرة النبویة*، به این موضوع اشاره دارد با یک تفاوت که وی قاعدین<sup>۴</sup> را دو دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ای که به دلیل

۱. طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳ ص ۱۱۹؛ سیوطی، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، ج ۲، ص ۱۸۴، توضیح اینکه سیوطی فقط اشاره کرده آیه درباره چه کسانی و چرا نازل شد، اما تصریح نمی‌کند که آیه قبل از بدر نازل شده و فقط گفته است: «وقتی دستور قتال صادر شد...».

۲. واقعی، *المغازی*، ج ۱، ص ۲۱ و طرح مجدد آن در: ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴. اصطلاح قاعدین در اینجا در مقابل مجاهدان است «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا». (نساء (۴): ۹۵). و با اصطلاح قاعدین که به کسانی اطلاق می‌شد که در جنگ‌های دوره خلافت امام علی ﷺ با وی همراهی نکردند، تفاوت دارد؛ هرچند از معنای لغوی مشابه برخوردارند.

ترس و سخت شمردن حرکت به راه نیفتادند و عده‌ای دیگر که گمان نداشتند حرکت پیامبر ﷺ منجر به جهاد می‌شود.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که تقسیم‌بندی وی از قاعدین و به تبع دلائل این دو دسته با آنچه قرآن گزارش نموده در تعارض است. شاید وی نیز به‌مانند واقدی درصدد تبرئه عده‌ای از اصحاب بوده است که در غزوه شرکت نکردند؟! طبری نیز به‌مانند ابن‌هشام از دو گروه سخن گفته است.<sup>۲</sup>

۳. آرزومندان برخورد با کاروان: در جریان غزوه بدر، قرآن به مسلمانان بشارت داد با یکی از دو کاروان تجاری یا سپاه دشمن روبه‌رو خواهند شد! اما چه کسی آرزومند بود با کاروان تجاری برخورد نمایند؟ اصحاب یا پیامبر ﷺ؟ آنچه از قرآن برداشت می‌شود مخاطب آیه مومنان هستند، هر چند امکان دارد کسی بگوید خطاب عام است و شامل پیامبر ﷺ هم می‌شود: «و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان] را به شما وعده داد که از آن «شما» باشد و «شما» دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد و [لی] خدا می‌خواست حق [= اسلام] را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند.»<sup>۳</sup> اما واقدی معتقد است مقصود فقط پیامبر ﷺ است که آرزو داشت با کاروان برخورد نمایند، هر چند مسلمانان وقتی شنیدند که کاروان رفته است و سپاه دشمن به‌جا مانده آن را خوش نداشتند.<sup>۴</sup> در نتیجه پیامبر ﷺ است که عافیت‌طلب است و به تبع او مسلمانان هم چنینند. اختلاف بین گزارش قرآنی و واقدی، حتی اگر مقصود آیه پیامبر ﷺ و مومنان باشد، روشن است. شواهدی از دیگر آیات وجود دارد که پیامبر ﷺ مقصود آیه نیست، خصوصاً اگر مفاد آیه مذکور متضمن کاستی و نقص در پیامبر ﷺ باشد،<sup>۵</sup> اما جای این بحث در این مقاله نیست.<sup>۶</sup>

۱. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۲۷.

۳. وَإِذْ يَبْعَثُ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ يَا قَوْمِ أَوَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْ رَبِّكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْتَدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ فَأَتَتْهُمْ آيَاتُنَا فَأَعْرَضُوا عَنْهَا وَارْتَدَّوْنَ عَنْهَا لَكُمُ الْعَذَابُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَكُمْ بِهِ حِسَابًا وَأُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَسَدٌ مُدْمِنٌ فَمَا كَانُوا يَاسْتَعِينُونَ (انفال: ۸)

۴. لما كان رسول الله ﷺ دون بدر نزل عليه جبرئيل ﷺ فخيره بمسير قریش، و هو يريد غيرها، فوعده الله إما العير و إما لقاء قریش فيصيبهم. فلما كان بدر أخذوا السقاء، و سألوهم عن العير يخبرونهم عن قریش، فلا يحب ذلك المسلمون لأنها شوكة، و يحبون العير. (واقدي، المغازی، ج ۱، ص ۱۳۱)

۵. مگر اینکه علت تمایل پیامبر ﷺ به برخورد با کاروان تجاری، عدم اطمینان از پایداری مردم، خصوصاً احتمال عدم همراهی انصار باشد که تعهدی به جنگ نداشتند. از این رو شاهدیم پیامبر ﷺ در جلسه مشاوره پیش از غزوه بدر روی سخنش با انصار است تا بدانند آنها وی را در جهاد بر علیه سپاه مشرکان همراهی می‌کنند یا خیر؟ این گزارش در فقره بعدی تعارض‌ها خواهد آمد.

۶. فقط به این پرسش اکتفا می‌شود که آیا عقل سلیم می‌پذیرد قرآن فردی را به‌عنوان الگو برای مؤمنان مطرح کند و او را معلم انسان‌ها بخواند، اما وی از نقضی این چنینی برخوردار باشد؟! توجه کنیم پیامبر الگوی مؤمنان و معلم انسان‌هاست «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». (بقره: ۱۲۹)

۴. زمان «وعده الهی»: هر چند قرآن از زمان نزول وحی درباره وعده الهی مبنی بر رویارویی با یکی از دو گزینه کاروان تجاری یا سپاه دشمن و پیروزی بر آن،<sup>۱</sup> صراحتاً سخنی نمی‌گوید، ولی لازمه فایده‌مندی این وعده، آن است که در زمانی به اطلاع مسلمانان رسیده باشد که هنوز احتمال برخورد با سپاه دشمن قطعی نشده است. به عبارتی اگر آیه در زمانی نازل شده یا به اطلاع مسلمانان رسیده باشد که مسلمانان قطعاً می‌دانند با سپاه دشمن برخورد خواهند کرد، وعده مذکور بی‌فایده و لغو خواهد داد.

برخی از گزارش‌های تاریخی، حاکی از نزول وعده در مدینه و قبل از حرکت به سوی دشمن است.<sup>۲</sup> شاید از این رو که عده‌ای از ترس برخورد با دشمن یا شاید ترس از انتقام قریش به هراس افتاده بودند،<sup>۳</sup> ضروری بود وعده‌ای این‌چنینی که رویارویی نظامی با دشمن را هم‌ردیف رویارویی با کاروان آنها ذکر می‌کرد و حاکی از پیروزی بر دشمن بود، روحیه آنها را تقویت کند. بدیهی است گزارش یادشده با قرآن همسو است. اما از برخی از گزارش‌های منابع، چنین برداشت می‌شود که وعده، تا محلی نزدیک مدینه به اطلاع مسلمانان نرسید و حتی وقتی در همان محل، پیامبر ﷺ از وعده سخن گفت، به اشاراتی به مسلمانان فهماند که با سپاه دشمن روبه‌رو خواهند شد. بدیهی است، چنین گزارشی با آنچه از فایده‌مندی وعده قرآنی گفته شد، در تعارض است. زیرا با این اشارت، وعده به رویارویی با کاروان تجاری عملاً منتفی می‌شود و هیچ فایده‌ای از ذکر آن وجود نخواهد داشت؛ و لغو خواهد بود. اینک بررسی این نوع گزارش‌ها:

طبق گزارش مورخان وعده در محلی نزدیک بدر از سوی خداوند به اطلاع رسول الله ﷺ رسیده است. اولین محلی را که مورخان از آن یاد کرده‌اند منطقه‌ای است در نزدیکی بدر، موسوم به ماءالصفراء. واقدی می‌گوید: {با تلخیص}

و چون به نزدیکی بدر رسید، از آمدن قریش آگاه شد، و سپاه را از آمدن قریش آگاه کرد. با مردم مشورت فرمود و آرای ایشان را پرسید. نخست ابوبکر به پا خاست ... سپس

۱. وَإِذْ يُعِدُّكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهُمَا لَكُمْ وَتَوَدُونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَه تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. (انفال: ۸) (۷)

۲. خبری در تفسیر قمی حاکی از نزول وعده در مدینه است. ر.ک: قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۶، به این مضمون: «فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ أَصْحَابَهُ بِالْخُرُوجِ لِيَأْخُذُواهَا - فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ وَعَدَهُ الطَّائِفَتَيْنِ - إِمَّا الْعِيرَ وَ إِمَّا قُرَيْشَ إِنْ أَطْفَرَ بِهِمْ».

۳. ترس از احتمال حمله تلافی‌جویانه قریش را خبری که صنعانی برای ما نقل می‌دهد قوت می‌بخشد. وی از نامه تهدیدآمیز قریش قبل از واقعه بدر، به عبدالله بن ابی سخن می‌گوید: تا جایی که آنان تصمیم به قتل رسول خدا ﷺ می‌گیرند ... (ر.ک: صنعانی، المصنف، ج ۵، ص ۳۵۸) لذا احتمال اینکه این ترس کماکان باقی بوده، به طوری که وقتی پیامبر ﷺ آنها را به سوی کاروان می‌خواند از ترس با او به مجادله برخاسته باشند.



عمر برخاست ... و ضمن آن اظهار داشت: ای رسول خدا، به خدا قسم، این قریش است و از آنگاه که عزیز شده هیچ‌گاه خوار نشده است، ... سپس مقداد بن عمرو برخاست و گفت: ... آنگاه پیامبر ﷺ باز هم فرمودند: ای مردم، آرای خود را بگوئید - و مقصود آن حضرت انصار بودند، چه تصور می‌فرمود که آنها فقط در مدینه او را یاری خواهند کرد، زیرا آنها شرط کرده بودند که از پیامبر ﷺ مانند فرزندان خود حفاظت کنند ... سعد بن معاذ برخاست و گفت ... او سخن خود را چنین ادامه داد: ای رسول خدا! گروهی از اقوام ما در مدینه مانده‌اند که محبت آنان به تو، کمتر از ما نیست، و ما فرمان‌بردارتر از ایشان نیز نیستیم، آنها هم نیت و رغبت به جهاد دارند. اگر آنان می‌پنداشتند که تو با دشمن برخورد می‌کنی، حتماً در مدینه نمی‌ماندند، اما آنها فقط به تصور کاروان بودند. بنابراین، برای تو سایه‌بان می‌سازیم و مرکب‌های تو را آماده می‌کنیم، آنگاه به دیدار دشمن خود می‌رویم. اگر خداوند متعال ما را عزیز و بر دشمنان پیروز گردانید، این همان چیزی است که دوست می‌داریم و اگر صورت دیگری شد، تو سوار بر مرکب‌های خود می‌شوی و به کسانی که پشت سر ما هستند می‌پیوندی. پیامبر ﷺ به او پاسخی پسندیده داد و فرمود: امید است خداوند خیری بهتر از این مقدر فرماید. گویند: چون سعد از رایزنی فراغت یافت، پیامبر ﷺ فرمود: در پناه برکت الهی حرکت کنید، «که خداوند یکی از دو طایفه (کاروان یا قریش) را به من وعده فرموده است» سوگند به خدا، گویی من هم‌اکنون به کشتارگاه‌های ایشان می‌نگرم. گوید: رسول خدا ﷺ محل کشته شدن ایشان را، در آن روز، به ما نشان داد، و گفت: اینجا محل کشته شدن فلان و اینجا محل کشته شدن بهمان است، و هیچ‌کس از همان کشتارگاه که تعیین شده بود مستثنی نگشت. گوید: مردم دانستند که جنگ خواهد شد و کاروان گریخته است و به واسطه گفتار حضرت پیامبر ﷺ، آرزوی پیروزی داشتند.<sup>۱</sup>

در گزارش فوق چند نکته حائز اهمیت است:

در منطقه ماء‌الصفرا مردم از آمدن قریش مطلع شدند. نتیجه اینکه گزینه برخورد با کاروان منتفی شد. پیامبر ﷺ بعد از سخنان سعد به وعده اشاره فرمود، ولی بی‌درنگ اضافه کرد: من قتلگاه آنان را می‌بینم، یعنی با سپاه برخورد خواهیم کرد.

سعد بی‌مقدمه به دفاع از قاعدین برخاست که اگر می‌دانستند جنگی رخ خواهد داد می‌آمدند. این نکته سعد خواننده را بیشتر به این دیدگاه سوق می‌دهد که پیش از این مردم احتمال برخورد با سپاه دشمن را نمی‌دادند و در همین نقطه، وعده به رویارویی با کاروان یا سپاه، به اطلاع مردم رسیده است.

گفتار واقدی به‌هنگام بحث از آیات نازل شده درباره غزوه بدر و ذیل همین آیه نیز، بر همین نکته تاکید دارد: «لَمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دُونَ بَدْرٍ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ ﷺ فَخَبَّرَهُ بِمَسِيرِ قُرَيْشٍ، وَ هُوَ يَرِيدُ

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۹.

عیرها، فوعده الله إما العیر و إما لقاء قریش...<sup>۱</sup> که تأکیدی بر این شبهه است که وعده در همین نقطه، وحی شده است. با مقایسه این خبر، با آنچه از قرآن برداشت شد، تعارض آشکار می‌شود. روایت ابن‌هشام نیز ظاهراً چنین است. او بعد از ذکر داستان استشاره می‌گوید: «ثم قال: سیروا و أبشروا، فإن الله تعالى قد وعدني إحدى الطائفتين، و الله لكأني الآن انظر إلى مصارع القوم.»<sup>۲</sup> با این تفاوت که سخن سعد دائر بر تطهیر قاعدین را در اینجا ذکر نمی‌کند؛ بلکه جداگانه آن را به‌هنگام سخن از ساخت عریش (سایه‌بان) برای رسول خدا ذکر می‌کند.<sup>۳</sup>

همچنین طبری مانند ابن‌هشام گزارش می‌دهد.<sup>۴</sup> و سخن سعد را مانند ابن‌هشام جدای از سخن انصار بیان می‌کند.<sup>۵</sup> ولی نتیجه یکی است و آن اینکه: اگر روایات مورخان را در این باره کنار هم گذاریم، حاکی از آن است که وعده مذکور در آیه در این نقطه به اطلاع مردم رسیده است که گفته شد در این صورت با لازمه فایده‌مندی و عدم لغویت وعده مذکور در آیه، در تعارض خواهد بود. علاوه بر اینکه سندی برای تبرئه قاعدین به‌دست می‌دهد، کسانی که از اسامی آنها به‌تفصیل در منابع سخن گفته نشده است.

نکته دیگر در گزارش واقدی که اتفاقاً در همان فقره آخر آمده، ساخت عریش برای پیامبر ﷺ است که خود داستان جداگانه‌ای دارد؛ و می‌تواند به‌عنوان یک تعارض با مجموعه پیام‌های قرآنی درباره پیامبر ﷺ خدا تلقی گردد. ملاحظه می‌شود که سعد هدف از سایه‌بان را استقرار پیامبر ﷺ در آن و گریز به‌هنگام هجوم دشمن ذکر کرده است و اتفاقاً مورد قبول پیامبر ﷺ واقع شده و ساخته می‌شود.<sup>۶</sup> آیا پیامبر ﷺ خدا فردی است که به‌هنگام نبرد، رزمگاه را ترک و یاران خود را تنها می‌گذارد؟ قرآن به ما می‌گوید که در رزمگاه احد که همه فرار کرده بودند، او بود که ایستاد و دیگران را صدا می‌زد<sup>۷</sup> و حتی روایات تاریخی نیز مؤید همین نظریه است.<sup>۸</sup> پس چرا باید این روایت جعل

۱. همان، ص ۱۳۱.

۲. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۲۱.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۳۶.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۴۰.

۶. همان؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۶۲۰؛ ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۲، ص ۵۴.  
 ۷. إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تُلَوْنَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعِمُ لِكَيْلًا تَحْزِنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. (آل عمران (۳): ۱۵۳)

۸. این گزارش با گزارش طبری از علی رضی الله عنه تعارض دارد اینکه «به روز بدر که آماده جنگ شدیم در پناه پیامبر خدا بودیم و از همه ما دلیرتر بود و هیچ‌یک از ما به دشمن از او نزدیکتر نبود». (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۲۶)

شود؟ آیا این روایت، جعل شده تا فضیلتی برای خلیفه اول درست کند که افتخار این را داشته تا با پیامبر ﷺ نشسته و فقط نظاره‌گر جنگ باشند و به‌هنگام سختی هم فرار کنند و به شجاعان نشسته در مدینه ببینند؟<sup>۱</sup> یا صرفاً برای اینکه چون فعالیت از خلیفه اول در میدان جنگ ثبت نشده، مدرکی برای تبرئه او حتی به قیمت ترور شخصیت پیامبر ﷺ برای آیندگان بسازند؟! به‌هرحال این گزارش نیز با آنچه خداوند از شجاعت پیامبرش در میدان جنگ احد برای ما نقل کرده در تعارض است. در بخش نتیجه‌گیری دلیل پرداختن به نکته اخیر روشن‌تر خواهد شد.

۵. انگیزه فدیة خواهان: در گذشته رسم بر این بود که برای آزادی اسرای جنگی فدیة می‌گرفتند؛ لذا هر اسیری ارزش مالی برای طرفین داشت. قرآن در ماجرای بدر، درباره گرفتن اسیر در میدان نبرد و انگیزه مسلمانان از این کار می‌فرماید: «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین به‌طور کامل از آنان کشتار کند، شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است.»<sup>۲</sup> ظاهر آیه حاکی از آن است که مسلمانان در غزوه بدر، به گرفتن اسیر در میدان جنگ اقدام کردند و از نبی خدا ﷺ درخواست کردند که مجوز اخذ فدیة در قبال آزادی اسرا را صادر نماید. اما آنچه آنها می‌خواستند برخلاف روش الهی مقرر شده برای انبیای خود بود که تا وقتی قدرت مومنان در زمین مستقر نشده، اسیری نگیرند؛<sup>۳</sup> و البته بعد از این مرحله گرفتن اسیر آزاد بود.<sup>۴</sup> دقت در آیه روشن می‌سازد قصد مسلمانان از این درخواست، رسیدن به متاع دنیوی بود و هیچ هدف اخروی را از آن دنبال نمی‌کردند. درحالی‌که هدف الهی از اینکه مسلمانان با کفار روبه‌رو شوند، آخرت و تقویت دین الهی و استقرار آن بود.

۱. در گزارش‌ها آمده است که: «فدخل النبي ﷺ هو و أبوبکر». (ر.ک: واقدی، المعازی، ج ۱، ص ۵۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۴۷؛ ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۲، ص ۵۸؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۶۲۶)

۲. مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُخَنِّ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (انفال (۸): ۶۷)

۳. ظاهر آیه انتقاد از گرفتن اسیر در میدان جنگ است، اما برخی از مفسران موضوع آیه را انتقاد از نیت سودجویانه بعضی از مسلمانان می‌دانند که در میدان جنگ به‌جای اینکه دشمن را بکشند به نیت گرفتن فدیة از آنها، آنها را اسیر کردند. این نیت، یک نیت مادی و دنیایی بود که مورد پسند خدا نیست. (ر.ک: جعفری، تفسیر کوثر، ج ۴، ص ۳۶۸)

۴. گرفتن اسیر در مراحل اولیه رویارویی با دشمن، از این‌رو روا نیست که احتمال دارد دشمن با سازماندهی مجدد به مومنان حمله کند که چنین نیز شد و مسلمانان هزینه مادی و نیروی انسانی زیادی را در اُحد از دست دادند، در صورتی‌که اگر دشمنان در میدان نبرد کشته می‌شدند همین امر، خود عاملی بازدارنده محسوب شده و دشمن را علاوه‌بر محروم کردن از نیروی انسانی، با کاهش روحیه در نبرد آینده مواجه می‌ساخت و ترس از کشته شدن آنان را از رویارویی برحذر می‌داشت.

اما واقدی در روایت خود، پیشنهاددهنده گرفتن فدیة از اسرا را به میکائیل تشبیه کرده است.<sup>۱</sup> بدیهی است بین این گزارش و آیه قرآنی که پیشنهاددهنده را دارای هدف دنیوی معرفی می‌کند تعارض وجود دارد. مشابه این روایت - با کمی تفاوت - را طبری نقل کرده است. او ابوبکر را به حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام تشبیه کرده که رای به ملاطفت با اسرا داده است و خلیفه دوم را به نوح علیه السلام و موسی علیه السلام که رای به کشتن اسرا داده است.<sup>۲</sup> بدیهی است بین آیه قرآنی و روایت مذکور نیز تعارض وجود دارد.

۶. حضور شیطان: قرآن در غزوه بدر فقط از یک حضور شیطان در جبهه کفر خبر می‌دهد:<sup>۳</sup> «و [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت من از شما بیزارم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا بیمناکم و خدا سخت‌کیفر است.»<sup>۴</sup> اما واقدی از سه حضور او در جبهه کفر سخن می‌گوید و ابن‌هشام از دو حضور و طبری از یک حضور، که غیر از حضوری است که قرآن از آن سخن گفته است، واقدی آورده است:

از ضَمَمَ بن عمرو که مردم را دعوت به خروج از مکه می‌کرد آورده است: تعبیر مشرکان بعدها این بود که بانگ‌زننده انسان نبوده، بلکه شیطان بود، زیرا اصلاً اختیار هیچ‌کاری در دست ما نبود.<sup>۵</sup>

حضور شیطان در قالب سُرَاقَةَ بن جُعْشَم مُدَلِّجی و تضمین وی بر اینکه اگر در نبود قریش مسئله‌ای برای زنان و فرزندان آنها از سوی بنی‌بکر پیش آید، کنانه را به یاری خواهد فرستاد.<sup>۶</sup>

تجسم شیطان به صورت سُرَاقَةَ بن جُعْشَم مُدَلِّجی و ترغیب سپاه دشمن و فرار او با آمدن فرشته‌ها و بیزاری جستن وی از مشرکان!<sup>۷</sup>



مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۰۸.
۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۷۶.
۳. البته از شیطان به‌گونه‌ای دیگر یاد شده است ولی نه از حضور او بلکه از پلیدی او که در جبهه مومنان بوده و خداوند آن را زدود. ر.ک: إِذْ يُغَشِّبُكُمُ الْتُّغَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يُطَهِّرُكُمْ بِهِ وَيُذْهِبُ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَيُرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُبَيِّنَ لَكُمْ أَلْقَامَهُ. (انفال (۸): ۱۱) به این نوع از حضور شیطانی واقدی اشاره‌ای ندارد. شاید چون از وجود پلیدی شیطانی در میان بدریون سخن می‌داند.
۴. وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفُتَيَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (انفال (۸): ۴۸)
۵. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۱.
۶. همان، ص ۳۸؛ ابن‌هشام، سیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۵۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۳۱.
۷. واقدی، المغازی ج ۱، ص ۷۱؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۰۴؛ همین مورد با همین مضامین در قرآن آمده است.

اما روشن است هرچند تفاوت و اختلاف بین گزارش مورخان و قرآن از نظر تعداد و محل حضور شیطان به چشم می‌خورد، ولی این اختلاف‌ها قابل جمع است؛ و شاید کسی ادعا نماید شیطان بارها در میدان نبرد حضور یافته که برخی را قرآن و برخی را منابع گزارش کرده‌اند. نتیجه اینکه این نوع از اختلاف از باب تعارض نیست. هرچند سؤال دیگری می‌تواند وجود داشته باشد که خارج از موضوع این مقاله است و آن اینکه اصولاً چه کسی می‌تواند از حضور فیزیکی شیطان به ما گزارش دهد؟ قاعدتاً گزارش حضور فیزیکی شیطان جز از طریق فرد یا افرادی که قادر به مشاهده ابلیس و شناسایی او هستند، نباید پذیرفته شود. آیا در مواردی که منابع گزارش داده‌اند، ادعای مشاهده‌کننده می‌توانست مورد تایید باشد؟ خصوصاً اغلب این شبهه وجود دارد که برخی برای فرار از مسئولیت اعمال ناشایست خود یا قبیله خود، آن اعمال را به شیطان منتسب کنند. به‌طور مثال در گزارش واقعی کافران هم به‌نوعی تبریئه و مسلوب‌الاراده نشان داده شده‌اند. به این جمله توجه شود: *إِنَّهُ لَم مَّلَكْنَا مِنْ أَمْرِنَا شَيْئًا حَتَّى نَفْرِنَا عَلَى الصَّعْبِ وَ الذَّلُولِ. وَ كَانَ حَكِيمٌ بِنِ حَزَامٍ يَقُولُ: مَا كَانَ الَّذِي جَاءَنَا فَاسْتَفْرِنَا إِلَى الْعَيْرِ إِنْسَانًا، إِن هُوَ إِلَّا شَيْطَانٌ! فَقِيلَ: كَيْفَ يَا أَبَا خَالِدٍ؟ فَقَالَ: إِنِّي لِأَعْجَبُ مِنْهُ، مَا مَلَكْنَا مِنْ أَمْرِنَا شَيْئًا!*<sup>۱</sup>

به‌نظر می‌رسد انگیزه این‌گونه از روایات کاستن از مسئولیت اشخاص، در پرتو پرننگ کردن نقش ابلیس است، یا حداقل ساختن شریک‌جرمی برای برخی از افراد. البته واقعی درباره گزارش دیگر قرآنی که از زدودن پلیدی شیطانی در جبهه بدریون توسط خداوند سخن گفته چیزی نمی‌گوید. از این‌رو به‌نظر می‌رسد گزارش یا عدم گزارش از حضور شیطان معنادار است. زمانی برای سلب مسئولیت از عده‌ای «آن هم از قریش» شیطان مقصر اصلی معرفی می‌شود و زمانی برای تنزیه اصحاب از پلیدی سخن از وسوسه شیطانی و زدودن آن از قلوب مسلمانان حاضر در بدر سخن به‌میان نمی‌آید.

۷. زمان خروج از مدینه: قرآن گزارشی درباره خروج پیامبر ﷺ برای غزوه احد ارائه می‌کند. در گزارش قرآنی سه نکته به چشم می‌خورد:

۱. خروج در بامداد

۲. خروج از نزد خانواده

۳. خروج به‌منظور سازماندهی سپاه<sup>۲</sup>

از آنجا که در هیچ منبعی ذکر نشده است که پیامبر ﷺ در این غزوه خانواده خود را به‌همراه برده است، به‌ناچار محل استقرار اهل، مدینه بوده و خروج از مدینه مدنظر گزارش قرآنی است.

۱. واقعی، *المغازی*، ج ۱، ص ۳۱.

۲. *وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (آل عمران (۳): ۱۲۱)* غَدَوْه مابین الطلوعین، طلوع فجر و شمس را گویند. (ر.ک: ابن منظور، *لسان‌العرب*، ج ۱۵، ص ۱۱۶؛ مغنیه، *تفسیر کاشف*، ج ۲، ص ۱۴۹)

به عبارتی قرآن می‌فرماید: پیامبر ﷺ بامدادان از مدینه و از نزد اهلس به منظور ساماندهی سپاه خارج شد. اما با مراجعه به منابع مشاهده می‌شود آنان زمان خروج از مدینه را عصر جمعه ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup> برخی از معاصرین ضمن اشاره به تعارض مذکور بین منابع با قرآن گفته‌اند: آنچه مشکل را حل می‌کند این است که منظور از «غدوت» در اینجا بامداد نیست، بلکه مطلق خروج است.<sup>۲</sup> بدیهی است در صورت پذیرش این دیدگاه تعارضی وجود نخواهد داشت.<sup>۳</sup> نکته قابل ذکر این است که اثبات تعارض در این روایت فایده عملی به همراه ندارد، جز اینکه بر حجم پرونده اختلاف‌های منابع با قرآن بیفزاید.

۸. فرار مسلمانان در احد: در جنگ احد تعدادی از مسلمانان در اثنای جنگ فرار را بر قرار ترجیح دادند و به دوردست‌ها فرار کردند.<sup>۴</sup> قرآن تصریح دارد که اولاً علت فرار، سستی، تنازع و نافرمانی در پی مشاهده امور رغبت‌افزا (غنائم)<sup>۵</sup> بود و ثانیاً، به‌هنگام فرار مسلمانان به بالای کوه، پیامبر ﷺ در صحنه بود و آنان را فرامی‌خواند، ولی فراریان به او توجهی نداشتند.<sup>۶</sup> اما منابع، گزارش فرار را به‌گونه‌ای دیگر مطرح کرده‌اند. واقدی به استناد گزارشی، فرار مسلمانان به بالای کوه را ناشی از فریاد شیطان به اینکه محمد کشته شد، می‌داند.<sup>۷</sup> وی در ذیل آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ اِثْقَلْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»<sup>۸</sup> می‌گوید: چون روز

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۱۴؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۸. اگر گفته شود طبق گزارش واقدی پیامبر ﷺ صبحگاهان از ادلج به سوی احد رفت (ر.ک: ج ۱، ص ۲۱۷) و مقصود از صبح همین است، مناسبتی با آیه ندارد که می‌فرماید: «وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (آل عمران (۳): ۱۲۱) و از بیرون شدن صبحگاهی از نزد اهل سخن می‌گوید و نه از محل دیگر. همین‌طور اگر به دیدگاه دیگر واقدی توجه شود که مقصود آیه را خروج صبحگاهی پیامبر ﷺ در احد برای سازماندهی سپاه مطرح می‌کند همین اشکال مطرح می‌گردد. مگر کسی بگوید پیامبر ﷺ خانواده‌اش را با خود به احد برده بود.

۲. جعفریان، سیره رسول خدا ﷺ، ص ۵۲۵؛ ابن منظور یکی از معانی غدوه را نقیض رواج ذکر می‌کند که می‌تواند مؤیدی بر این نظریه باشد. (ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۱۷)

۳. فقط این سؤال مطرح می‌شود، دست کشیدن از معنای مشهور لغوی به‌سبب گزارش مورخان تا چه حدی صحیح است؟

۴. ابوجعفر گوید: «و مسلمانان هزیمت شدند و بعضی‌شان تا «متقی» برفتند، عثمان بن عفان و عقبه بن عثمان و سعد بن عثمان که دو تن از انصار بودند فراری شدند و به جلعب رسیدند که کوهی در حدود مدینه است و سه روز آنجا بودند...» گویند: پیمبر خدای به آنها گفت: «بسیار دور رفتید». (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۵۲۲)

۵. ... حَتَّىٰ إِذَا فُشِئْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ. (آل عمران (۳): ۱۵۲)

۶. إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُحْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ عَمًّا بَعَمًّا لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. (آل عمران (۳): ۱۵۳)

۷. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۷۷.

۸. آل عمران (۳): ۱۴۴.

احد، ابلیس به صورت جعال بن سراقه ثعلبی درآمد و بانگ برداشت که «محمد کشته شد!» مردم از هر سوی گریختند، به طوری که عمر می‌گفت: من همچون ماده بز کوهی، سر به کوه گذاشتم، تا آنکه به رسول خدا رسیدم و این آیه بر آن حضرت نازل شد.<sup>۱</sup> اما طبری هزیمت را در پی شنیدن فریاد «محمد ﷺ کشته شد» از سوی زبیر می‌داند.<sup>۲</sup> طبق این گزارش‌ها اولاً، عذر موجه و دلیل فراریان، فریاد شیطان یا زبیر بوده است و ثانیاً، پیامبر ﷺ خود زودتر از دیگر فراریان بالای کوه رفته است، به گونه‌ای که خلیفه دوم که با چالاک‌ی به بالای کوه رفته، ناگهان مشاهده کرده پیامبر ﷺ زودتر از او به بالا رسیده است! قاعدتاً اگر دلیل فرار، فریاد ابلیس به کشته شدن پیامبر ﷺ باشد و حتی پیامبر ﷺ خود از اولین فراریان باشد، بر اصحاب او نقصی وارد نخواهد بود. اما ملاحظه می‌شود که قرآن انگیزه فرار را دنیاطلبی بیان کرده، و نیز سخن از صدازدن پیامبر ﷺ در پس آنان دارد، یعنی آنان بودند که پیامبر ﷺ را در صحنه جا گذاشته و به فریاد فراخوان پیامبر ﷺ اعتنایی نکردند. در نتیجه گزارش‌های این دو منبع با دو آیه قرآنی در تعارض است.

البته واقدی در ذیل بحث از آیه ۱۵۳ همان دیدگاه قرآنی را بیان می‌کند<sup>۳</sup> و در گزارشی دیگر از دعوت پیامبر ﷺ به بازگشت دو فراری با عبارت فلان و فلان یاد می‌کند که پاسخی از آنها نمی‌شنود،<sup>۴</sup> و یا در گزارشی از ماندن عده کمی از اصحاب نزد پیامبر ﷺ و فرار سایرین<sup>۵</sup> یاد می‌کند. گزارش‌های اخیر حاکی از این است که پیامبر ﷺ به هنگام فرار عده‌ای، در صحنه بوده و فراریان را صدا می‌زده، موارد اخیر می‌تواند از جمله موارد تعارض گزارش‌های واقدی با هم باشد!

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۲۱؛ آیا واقدی با این عبارت مدعی است پیامبر پیش از خلیفه دوم گریخته بود؟

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۵۱۳.

۳. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴. همان، ص ۲۳۷، واقدی از چه کسانی حفاظت می‌کند؟! آیا این نمونه‌ای از تاریخ‌نگاری شفاف است؟ البته باید از واقدی ممنون بود، شاید وی در زمانه‌ای می‌زیسته که امکان تصریح به نام افرادی خاص برایش ممکن نبوده؛ او می‌توانست هیچ خبری را در این باره بازگو نکند، ولی با نقل همین مقدار از خبر، آیندگان را برای جستجوی بیشتر کنجکاو کرده است؛ لذا باید ممنون وی باشیم. در مورد دیگری نیز وی از عبارت فلان و فلان استفاده می‌کند. آنجا که از قول پیامبر ﷺ نقل می‌کند: حضرت فرمود مقام نسبی دخت کعب از فلان و فلان بهتر است (ر.ک: واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۶۹)؛ و مشابه آن (همان، ص ۲۷۳)؛ و نیز در ذکر فراریان از قول ابن ام‌مکتوم ممن ولی فلان؛ (همان، ص ۲۷۷)؛ در برخی نسخ به جای فلان از خلیفه دوم و سوم نام برده شده است. (ر.ک: همان، ص ۲۰۰، پاورقی یک و در روایتی دیگر در زمره فراریان. (همان، ج ۱، ص ۲۹۵)؛ در روایتی دیگر واقدی از قول عبدالرحمن بن عوف خطاب به عثمان نقل می‌کند که او را به فرار از احد متهم می‌کند و عثمان ضمن قبول اتهام، خود را جزء عفوشدگان می‌شمارد. (ر.ک: همان، ص ۲۷۸) در روایتی عمر را جزء کسانی می‌شمارد که با گروهی بازگشته، تصور می‌کردند پیامبر ﷺ کشته شده است. (ر.ک: همان، ص ۲۸۰) در روایت دیگر او جزء کسانی که نزد پیامبر ﷺ در کوه بازگشته‌اند توصیف شده است. معلوم است همه اخبار نمی‌تواند درست باشد. (ر.ک: همان، ص ۲۹۵)

۵. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۹. **رؤیت شیطان:** قرآن در غزوه احد هیچ گزارشی از حضور شیطان در جبهه مومنان یا مشرکان ارائه نمی‌کند، اما واقدی<sup>۱</sup> در جایی فرار مسلمانان را به فریاد شیطان نسبت می‌دهد و ابن‌هشام شدت یافتن درگیری را به فریاد شیطان که گفت محمد کشته شد، نسبت می‌دهد.<sup>۲</sup> پیش‌تر نیز گفته شد این نوع از اختلاف‌ها، از باب تعارض نیست؛ اما لازمه چنین گزارشی، ادعای آن از سوی کسی است که توانایی مشاهده و شناسایی شیطان را دارد، والا گزارش، صرف یک ادعاست. تاکید بر این نکته ضروری است که تشکیک در مشاهده شیطان اثبات ادعای عدم حضور او نیست، بلکه سخن در این است که چنین گزارش‌هایی با نفی مسئولیت اشخاص توأم گردیده است که اعمال ناپسند را به موجودی نادیدنی توسط عموم مردم نسبت دهند، خواه شیطان باشد خواه جن!<sup>۳</sup>

۱۰. **عملکرد دو قبیله (بنوسلمه و بنوحارثه)**<sup>۴</sup> از مسلمانان: از قرآن چنین فهمیده می‌شود که دو گروه از مسلمانان پیش از غزوه احد تصمیم داشتند که جبهه مومنان را ترک گویند.<sup>۵</sup> آیا آنان تصمیم خود را عملی کردند یا خیر؟ از آیه چنین برمی‌آید که آنها فقط تصمیم به بازگشت داشتند و بازگشت خود را عملیاتی نکردند و اگر بازگشته بودند، نیازی نبود قرآن از فعل «هم» استفاده کند. از این رو برخی از مفسران همین نظریه را با استدلالی دیگر مطرح کرده‌اند.<sup>۶</sup> ولی از گزارش ابن‌هشام چنین برمی‌آید که اینان تصمیم خود را عملی کرده و حداقل از همراهی بازایستادند، ولی با عنایت الهی مجدداً به پیامبر ﷺ پیوستند و بازگشتند. البته وی متذکر می‌شود دلیل سستی آنان به علت شک در دین نبود و خداوند با رحمت خود، سستی را از ایشان دور کرد، تا اینکه به نبی پیوستند.<sup>۷</sup> اما در گزارش قرآنی فقط سخن از تصمیم به سستی است، نه بیشتر.<sup>۸</sup>



۱. همان، ص ۲۳۵ و ۲۷۷.

۲. ابن‌هشام، *السیرة النبویة*، ج ۳، ص ۴۱.

۳. مانند نسبت کشته شدن سعد بن عباده به جتیان. (ر.ک: البلاذری، *کتاب جمل من انساب الأشراف*، ج ۱، ص ۵۸۹)

۴. بنو حارثه از اوس بود و بنی سلمه از خزرج‌اند. (ر.ک: دینوری، *المعارف*، ص ۱۰۹)

۵. *إِذْ هَمَّتْ طَافِقَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ*. (آل عمران (۳): ۱۲۲)

۶. از ذیل آیه استفاده می‌شود آن دو طایفه به‌زودی از تصمیم خود بازگشتند، و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند، لذا قرآن می‌گوید: «وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ خداوند یاور و پشتیبان این دو طایفه بود و افراد باایمان باید بر خدا تکیه کنند». (ر.ک: مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۳، ص ۶۹)؛ هرچند از کلمه هَمَّت نیز می‌توان پی‌برد که سستی در مرحله تصمیم باقی مانده و به ظهور نرسیده است.

۷. و ذلك أنه إنما كان ذلك منهما عن ضعف و وهن أصابهما غير شك في دينهما، فتولى دفع ذلك عنهما برحمته و عائدته، حتى سلما من وهنهما و ضعفهما، و لحقتا بنبیها صلی الله علیه و سلم. (ابن‌هشام، *السیرة النبویة*، ج ۳، ص ۷۰)

۸. شاید کسی زیادتی گزارش ابن‌هشام را در این مورد به رقابت‌های قبیله‌ای بازگرداند، اینکه آنان چون از انصار بودند برای تخریب بیشتر اضافه شده است که علاوه بر قصد، تصمیم خود را عملی کردند ... ولی نمی‌توان با قاطعیت، این احتمال را مطرح کرد، مگر اینکه موارد دیگری نیز برای این نوع گرایش از ابن‌هشام گزارش شده باشد.



## نتیجه‌گیری

نتایج ذیل حاصل بررسی‌های انجام شده است:

جدول ذیل نشان‌دهنده توزیع تعارض‌های بررسی شده در منابع است:

شماره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
واقعی	-	*	*	**	*	عدم تعارض	عدم تعارض	*	عدم تعارض	-
ابن‌هشام	*	*	-	**	-	عدم تعارض	عدم تعارض	-	عدم تعارض	*
طبری	*	*	-	**	*	عدم تعارض	عدم تعارض	*	-	-

در گزارش دو غزوه بدر و احد مشاهده می‌شود به ترتیب در *المغازی* شش مورد، ابن‌هشام و طبری هریک به ترتیب پنج و شش مورد گزارش معارض با قرآن داشته‌اند. برخی از گزارش‌های منابع تاریخی درباره غزوات بدر و احد، با ظاهر آیات قرآنی یا با اصل وجود گزارش تعارض دارد و جز در یک مورد قابل جمع نیست. برخی از گزارش‌ها در منابع و قرآن با یکدیگر اختلاف دارند، اما قابل جمع‌اند؛ هرچند در ادعای حسی بودن گزارش منابع، تردید جدی وجود دارد.

هرچند این تعارض‌ها موردی است، ولی حکایت از این دارد که مورخان گزارش‌های خود را بر قرآن عرضه نمی‌کردند تا صحت و سقم آنها را ارزیابی کنند. به عبارتی نگاه آنان به قرآن، نگاه به منبعی هم‌عرض منابع دیگر بوده است. علاوه بر این، دقت در گزارش‌های معارض نشان می‌دهد موضوع اغلب موارد آن، تطهیر صحابه از یک نقص یا افزودن منقبتی به آنهاست و در موردی شاید وارد کردن نقصی به قبيله رقیب - تعارض ده - مدّ نظر است که موجب شده این‌گونه روایات از سوی عده‌ای جعل گردد. به نظر می‌رسد یکی از وظائف امروزمین پژوهشگران در راستی‌آزمایی روایات تاریخی، عرضه آنها بر قرآن است.

عرضه روایات تاریخی بر قرآن می‌تواند یکی از روش‌های مؤثر در بازشناسی روایات تاریخی عصر پیامبر ﷺ و پیش از وی (تاریخ انبیای گذشته) باشد، روشی که امامان شیعه سعی داشتند به پیروان خود بیاموزند. این روش نیازمند بازکاوی و تبیین و تحلیل اصول خاص خود می‌باشد و امید است از سوی تاریخ‌پژوهان مورد توجه جدی قرار گیرد.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. ابن قتیبة دینوری، المعارف، تحقیق دکتور ثروت عکاشة، القاهرة، دارالمعارف، بی تا.
۳. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۴. ابن هشام الحمیری المعافری، عبدالملک، السیرة النبویة، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، چ ۵، ۱۴۱۶ ق.
۵. انواری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، علمی، ۱۳۹۰.
۶. بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، کتاب جمل من انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، چ ۱، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
۷. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، ج ۴، قم، هجرت، چ ۱، بهار ۱۳۷۶.
۸. جعفریان، رسول، سیره رسول خدا ﷺ، قم، دلیل ما، چ ۳، زمستان ۱۳۸۳.
۹. داداش نژاد، منصور، «نگاهی گذرا به تفاوت سیره نبوی در قرآن و کتب سیره»، مجموعه مقالات همایش بین المللی پیامبر اعظم ﷺ، اصفهان، انتشارات کتابخانه اصفهان، ص ۱۴۱ به بعد.
۱۰. الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، چ ۲، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
۱۱. سیوطی، جلال الدین، الدرالمشور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۲. صنعانی، عبدالرزاق، المصنّف، حبیب الرحمن الاعظمی، المجلس العلمی، بی تا.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، مرتضی، چ ۱، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۵. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک المشهور بالتاریخ طبری، محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، بی تا.
۱۶. علی پور، محمد علی، «بررسی قواعد و روش معرفت تاریخی در قرآن (با تکیه بر تاریخ پیامبر اکرم ﷺ در قرآن)»، نامه تاریخ پژوهان، شماره ۹-۸، زمستان ۸۵ و بهار ۸۶، ص ۱۸۰ - ۱۴۰.
۱۷. فرامرز قراملکی، احد، روش مطالعات دینی، مشهد، دانشگاه علوم رضوی، چ ۴، ۱۳۸۵.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتب، چ ۳، ۱۴۰۴ ق.

۱۹. مرتضى العالمى، جعفر، *الصحيح من سيرة النبي الأعظم*، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۶ ق.
۲۰. مغنيه، محمدجواد، *تفسير كاشف*، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۴۲۴ ق.
۲۱. مكارم شيرازى، ناصر، *تفسير نمونه*، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۳۷۴.
۲۲. واقدى، المغازى، ترجمه محمود مهدى دامغانى، تهران، مركز نشر دانشگاهى، چ ۲، ۱۳۶۹.
۲۳. \_\_\_\_\_، *المغازى*، قم، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ۱۳۷۶.



